

بررسی واژگان زنانه در غزلیات عرفانی حافظ شیرازی

عزت ملاابراهیمی^۱، الهه علیخانی^{۲*}

چکیده

موضوع این مقاله بررسی واژه‌هایی در صد غزل اول دیوان حافظ است که به‌طور ظاهری می‌توان آن‌ها را واژگانی زنانه دانست. برای یافتن معانی و مفاهیم پنهان آن‌ها و اینکه آیا منظور شاعر از آوردن این الفاظ، معنای ظاهری آن‌هاست یا در ذهن و اندیشه‌اش مفاهیمی ماوراء معنای ظاهری این الفاظ را در نظر داشته است. این پژوهش از نوع کیفی و روش تحقیق نیز اسنادی- کتابخانه‌ای است و از روش تحلیل محتوا به صورت کیفی نیز برای تحلیل اشعار حافظ بهره گرفته شده است. اگرچه حافظ در غزلیاتش صراحتاً اشاره‌ای به زن نداشته است (با اینکه در برخی از غزل‌های او انتقاد از اجتماع وجود دارد، غزل حافظ به‌طور کلی عارفانه است نه اجتماعی. به بیان دیگر، عاشقانه- عارفانه است؛ عاشقانه‌هایی که همه مدح و حمد و ثنای پروردگار است)، زن در اندیشه حافظ جایگاه بسیار والا و ارزشمندی دارد. حافظ برای فهم عامه و ادراک بهتر همگان هر جا خواسته از خداوند خود سخن بگوید، به توصیف زن و زیبایی‌های او پرداخته و همه توصیفات عاشقانه او از زن، استعاره و کنایه از پروردگار و دقیقاً اشاره به خداوند است.

کلیدواژگان

حافظ شیرازی، زن، عرفان، واژگان زنانه.

mebrahim@ut.ac.ir
ealikhani2009@gmail.com

۱. دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
۲. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۵

مقدمه

درباره شعر و زندگی حافظ، غزل‌سرای بزرگ ایران، سخن بسیار رفته و کتاب‌ها و رسالات متعددی به رشته تحریر درآمده است. خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، که بسیاری از ادب‌پژوهان و صاحب‌نظران او را بزرگ‌ترین غزل‌سرای ایران در طی تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی می‌دانند، در فاصله بین چنگیز و تیمور به دنیا آمد. سبک حافظ، در سراسر تاریخ هزار دویست ساله شعر فارسی، یگانه و منحصر به فرد است. دو غزل‌سرای بزرگ پیش از او مولوی و سعدی بودند که مولوی غزل عارفانه را به اوج رسانده بود و سعدی غزل عاشقانه را و به قول استاد زین‌العابدین مؤتمن، حافظ این را تلفیق کرد و غزل عاشقانه-عارفانه سرود [۱].

غزل عرفانی که موضوعش عشق به حق و توصیف جمال و جلال خالق است و با لغات خط، خال، چشم، زلف، می و معشوق رموز عرفانی را بیان می‌دارد. جذاب و وجدآور، پرمعنی و نغز، شورانگیز، آرام‌بخش و مایه‌تعالی روح و سیر آدمی در صحرای جان و عالم معنای حقیقت است. در قرن هشتم، نابغه شعر و غزل و عرفان- یعنی حافظ- غزل عارفانه را به اوج کمال می‌رساند و نمودار و شاخص عالی و برتر به دست می‌دهد [۲]. واقعیت این است که همه لطافت و زیبایی غزلیات حافظ در فهم مفاهیمی است که در پشت پرده اشارات و اصطلاحات خاص روی از نامحرم پوشیده است [۳]. این پژوهش سعی دارد ماورای الفاظ و اشاراتی را در غزلیات حافظ از لحاظ عرفانی بررسی کند که از لحاظ ظاهری این الفاظ را می‌توان اشاره‌ای به زن دانست.

طرح مسئله و سؤالات اصلی

حافظ شاعری است عارف. در عرفان رابطه انسان با خدای خود را مد نظر داریم و در خانواده رابطه زن و مرد (زن و شوهر) را شاهدیم. رقیب انسان در رابطه‌اش با خدا شهوات نفسانی اوست و حال در رابطه زن و شوهر اگر مرد فقط به زن نگاه «جنسی»^۱ داشته باشد، زن را آزرده و ناراحت می‌کند. در شعر حافظ، رابطه عاشقانه-عارفانه‌ای ترسیم شده است که وقتی این عشق معنوی وارد جامعه و به تبع آن وارد نهاد خانواده می‌شود، یعنی جایی که باید مامن و مکان عشق باشد، یک فضای خانوادگی مملو از عشق و عاطفه شکل می‌گیرد.

حال پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. واژه‌هایی که در غزلیات حافظ زنانه به نظر می‌آیند، به چه اشاره دارند؟ آیا معنای ظاهری آن‌ها مد نظر شاعر بوده است یا اینکه حافظ از این الفاظ به صورت استعاره و کنایه و مجاز بهره برده است؟

۲. آیا زن در اندیشه حافظ و در غزلیات او جایگاه و رتبه‌ای دارد؟

روش تحقیق

بی‌شک، حافظ شاخص‌ترین و پر رمز و رازترین شاعر زبان فارسی در همه روزگاران این مرز و بوم بوده است. از آنجا که حافظ شاعری است عارف، تلاش شد شرح عرفانی غزلیات او بررسی شود و چون هدف بررسی جایگاه زن در اشعار او بود، وقتی مضامینی همچون زلف، گیسو، رخ، لب، کرشمه، عشوه، ناز، یار، دلبر و... که از لحاظ ظاهری می‌توان آن‌ها را حمل و اشاره‌ای بر زن دانست، یافت می‌شد، آن ابیات از لحاظ عرفانی بررسی شد. در ابتدای کار، تمام همت و تلاش بر این بود تا همه ۵۰۰ غزل دیوان حافظ (نسخه علامه محمد قزوینی و استاد قاسم غنی) واکاوی شود. بنابراین از اول دیوان شروع به کار شد، اما متأسفانه به دلیل کمبود وقت به‌ناچار فقط ۱۰۰ غزل اول بررسی شد [۴].

روش تحقیق در این پژوهش، بیشتر روش اسنادی (کتابخانه‌ای) بوده است، اما حجم بیشتر کار تمرکز بر دیوان حافظ و شروح عرفانی بود که بر این دیوان نوشته شده است؛ بنابراین، از روش تحلیل محتوا به صورت کیفی نیز برای تحلیل غزلیات استفاده شده است.

ضرورت و پیشینه

یافتن شخصیت زن ایرانی در شعر شاعران ایرانی کار ساده‌ای نیست و جای پژوهش و تحقیق در این زمینه بسیار خالی است. البته ناگفته نماند که پیدا کردن جایگاه زن در شعر شاعری همچون حافظ، که شعرش پر است از رمز و راز و کنایه و ایهام، کار بسیار سخت‌تری است و این سختی و ظرافت، کار را به جایی کشانیده است که گاهی و شاید هم اغلب تشخیص مرز عرفان از زندگی زمینی ساده، کار چندان آسانی نیست.

در باره اشعار حافظ، افکار و اندیشه او سبک شعری‌اش و به‌طور کل در باب حافظ پژوهی، کتاب و رساله و پایان‌نامه و... فراوان است. اما در مورد جایگاه زن در شعر حافظ، کار زیادی صورت نگرفته است و به‌جرات می‌توان گفت که در این حیطة و روی این موضوع اصلاً کار پژوهشی صورت نگرفته است و پژوهش حاضر در واقع نقطه آغازین تحقیق در این حوزه است.

با بررسی‌های صورت‌گرفته، تحقیقاتی که ذکر آن‌ها در ذیل می‌آید کمی با موضوع این پژوهش مرتبط بودند:

۱. مقاله‌ای با عنوان «جایگاه زن در شعر حافظ» اثر مهدیه صفاری نطنزی [۵]؛
۲. مقاله‌ای با عنوان «جایگاه زن در نزد مولانا جلال‌الدین» اثر شیرین بیانی [۵]؛
۳. مقاله دیگری با عنوان «رمزپردازی زن در ادب عرفانی» اثر مریم حسینی [۶]؛
۴. مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش زنان ایران زمین در گستره عرفان و تصوف در ایران» اثر شهره انصاری [۸]؛
۵. پایان‌نامه‌ای با عنوان «مبانی عرفان حافظ» اثر مارتویان لوسینه [۷].

اهداف

۱. بررسی جایگاه و شأن رفیع زن در ادبیات و سنت ایرانی؛
۲. بررسی هویت و شخصیت ارزشمند زن ایرانی.

آشنایی با عرفان اسلامی

هنگامی که پرتوی درخشان آیین مقدس اسلام، با معارف شکوفا و پربار و بالنده و الهی، سراسر جهان ظلمانی را روشن کرد و مسلمانان متفکر و جویندگان حقیقت و کمال انسانی را از چشمه زلال دانش و معرفت سیراب کرد، همگان را برانگیخت که از جوانب و جنبه‌های گوناگون، در باب توحید و شناخت حق و راه‌های وصول به حقیقت مطلق و غایت و نهایت وجود بیندیشند، بدین روی، از حق تعالی و قرآن کریم و احادیث و اقوال و سیرت نبوی و پیشوایان دین کمک گرفتند و اندیشه عالی خداشناسی و سیر و سلوک طریق معرفت را رشد دادند و پروردند و آن را به صورت مکتبی پراچ و بسیار بزرگ و پهناور درآوردند و شیوه حرکت و سیر در راه تعالی و تکامل انسانیت را آموختند [۲].

این اندیشه تابناک و این سیر و سلوک، یک مکتب فکری و علمی به وجود آورد که آن را «عرفان» نامیدند و راه و رسم و طریقت را «تصوف» نام نهادند. صوفیان و عارفان دانشمند و پارسایان روشن‌بین ایرانی و بزرگان جهان اسلام، با استفاده از علوم و معارف اسلامی و قرآن و احادیث، عرفان و تصوف را تدوین کردند و بحث‌ها و گفت‌وگوها و عبارات زیبا و دل‌انگیز در کتاب‌ها و آثار خود گنجانیدند که بسیاری از آن‌ها، به‌خصوص در نظم و نثر فارسی، از شاهکارهای علمی و ادبی و عرفانی ایران و جهان است [۲].

آشنایی با ادبیات عرفانی

اشعار عارفانه‌ای از ابوزرعۀ بوزجانی در قرن چهارم هجری و اشعار عارفانه دیگری که نشان می‌دهد مربوط به این قرن است، بیانگر این است که شعر عرفانی از اواسط این قرن پیدا شده است. در قرن پنجم، ابوسعید ابوالخیر در مجلس وعظ بسیار شعر می‌خواند و سخنان منظوم منسوب به او فراوان است که سعید نفیسی آن‌ها را گردآوری و چاپ کرده است. در این قرن، دوبیتی‌های صوفیانه و عارفانه باباطاهر همدانی به زبان لری سروده شده و همچنین اشعاری به لهجه کازرونی به وسیله ابواسحاق بن شهریار خوانده می‌شده است. باز در این قرن، اشعاری به صورت رباعی، از خواجه عبدالله انصاری نقل شده که بعضی از آن‌ها همانند رباعیات منسوب به ابوسعید ابوالخیر است. سنایی نیز نخستین بار با استادی و مهارت تمام، افکار صوفیانه و عارفانه را در انواع شعر فارسی وارد کرد و پس از آن، اشعار عرفانی رو به کمال رفت و شاهکارهایی به وجود آمد [۲].

غزل عرفانی که موضوعش عشق به حق و توصیف جمال و جلال خالق است و با لغات خط، خال، چشم، زلف، می و معشوق، رموز عرفانی را بیان می‌دارد، جذّاب و وجدآور، پرمعنا و نغز، شورانگیز، آرام‌بخش و مایه‌تعالی روح و سیر آدمی در صحرای جان و عالم معنا و حقیقت است. غزل عرفانی با سنایی آغاز شد، اما غزلیات سنایی به کمال پختگی و لطافت و شور و شوق کامل نرسید. باین‌حال، راه را برای سراینده‌گان بعد باز کرد و بعد از او بعضی از غزل‌های عطار لطف و ذوق بیشتری دارد. غزل‌های عطار درباره‌ عشق‌های مجازی و عشق حقیقی و عرفانی و قلندریات است که بر ترک همه‌علايق و شکستن رسوم و آداب مبتنی است. در قرن هفتم، بسیاری از غزلیات عارفانه‌ سعدي و فخرالدین عراقی وجد و حال و لطافت و گیرایی عارفانه‌ بیشتری دارد که نمودار کامل آن در شور و مستی و آهنگ غزل و بیان حقیقت عرفان و عشق، غزلیات مولانا جلال‌الدین، در دیوان شمس یا دیوان کبیر است. در قرن هشتم، نابغه‌ شعر و غزل و عرفان- یعنی حافظ- غزل عارفانه را به اوج کمال می‌رساند و نمودار و شاخص عالی و برتر به دست می‌دهد [۲].

آشنایی با عرفان حافظ شیرازی

عرفان اسلامی در حوزه‌ زبان و ادب عربی اغلب در رسالات و آثار منثور عرضه شده است و در حوزه‌ زبان و ادب فارسی بیشتر در رسالات و آثار منظوم. بدینسان، فتوحات/مکیه و فصوص/الحکم ابن عربی عمده‌ترین و شهره‌ترین آثار عرفان اسلامی در جامعه‌ نثر عربی است و مثنوی معنوی اثر مولوی و گلشن راز شیخ محمود شبستری برجسته‌ترین آثار عرفان اسلامی- ایرانی، در جامعه‌ نظم فارسی‌اند [۱]. اهل تحقیق، حافظ را از ملامتیه دانسته و مدارک و شواهد فراوانی در این باره به دست داده‌اند. حافظ با هفتاد و دو مّلت سر صلح دارد و همچنین حقیقت عرفان او عشق است که عقل در برابر او ضعیف و ناتوان است و در کوی عشق، عقل راهی ندارد و کارهای نیست.

ما را ز منع عقل مترسان و می‌بیار کاین شحنه در ولایت ما هیچ‌کاره نیست [۲]. اگر درباره‌ صوفی‌بودن حافظ بحث و مناقشه باشد یا روا باشد، درباره‌ اینکه عارف است، یعنی گرایش عرفانی دارد، جای بحث و تردیدی نیست و اگر کسی ادعا کند که حافظ عارف نبوده بلکه «تعارف» می‌کرده و خود را به عرفان می‌زده است و صرفاً گرایش زیبایی‌شناختی به عرفان و عبارات و اصطلاحات عرفانی داشته است، نه حافظ را درست شناخته است و نه عرفان را و فقط تهمت ناروا و ناحقی به دامان پاک حافظ وارد کرده است. غزل‌های عرشی: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد»، «سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد»، «دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند»، «دوش دیدم که ملایک در می‌خانه زدند»، «ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی» و آن‌همه غزل‌های عرفانی را فقط به صرف علم و اطلاع عرفانی و بدون

داشتن تجربه‌ها و احوال عرفانی نمی‌توان سرود. فرق بین غزل‌های حافظ و منظومه‌های سراپا عرفانی که در حکم رسالات منظوم عرفانی است، نظیر منظومه گلشن راز در همین است که اولی را بی‌تجربه و بدون داشتن احوال و عوالم عرفانی نمی‌توان سرود و دومی را می‌توان و برای دومی داشتن علم و اطلاعات عرفانی و البته مهارت نظم شعر و منظومه‌سرایی کافی است. حاصل آنکه حافظ از تصوف رسمی که نمایندگان آن پیر و صوفی و مظاهر آن خرّقه و خانقاه است، انتقادکنان فاصله می‌گیرد و به تعبیر ما فرار می‌کند و در عوض به عرفان نظری و غیررسمی که نمایندگان آن پیر مغان و رند و مظاهر آن خرابات مغان و دیر مغان و می‌خانه است پناه می‌برد.

اعراض حافظ از خانقاه [= صومعه] و روی آوردن او به خرابات یا می‌خانه بیان استعاری همین فرار او از تصوف و پناه او به عرفان است که حدیثی متواتر در شعر اوست و شواهد شیوای بسیاری دارد:

- ز خانقاه به می‌خانه می‌رود حافظ
 - بیا به میکده و چهره ارغوانی کن
 مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
 مرو به صومعه کانجا سیاهکاران اند
 - گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن
 شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
 - و ... [۱]

واژه‌های زنانه در شعر حافظ

بی‌تردید، مهم‌ترین مایه و سرمایه محتوای ادبیات فارسی، عرفان است. اگر هم عشق را بزرگ‌ترین مضمون ادب فارسی بدانیم، این دو قول نه‌فقط معارض هم نیستند، بلکه مؤید و مکمل همدیگرند، زیرا اساس عرفان عشق است؛ عشق الهی [۱]. بیشتر از دوسوم شعرای فارسی‌زبان عارف‌اند و از آن‌سو بیشتر از دوسوم عرفای مسلمان ایرانی شاعرند. در بعضی اولویت و غلبه با عرفان است و در بعضی با شعر و هنر. سنایی و عطار و مولوی عارفان شاعرند و سعدی و حافظ شاعران عارف [۱].

حافظ در سیر و سلوک و عرفان و توحید به حد‌اعلای کمال رسید. وارستگی او و آزادی‌اش از قید تعلقات مادی و ظواهر زندگی جهانی در شعرش جلوه‌گر است [۲]. از سوی دیگر، اشعار خواجه آن‌چنان با مقام علمی و صفای درونی او گره خورده است که بسیاری از معاصران او شعر او را حکمت و تفسیر قرآن در قالب نظم می‌دانستند [۳]. در غزلیات حافظ مضامینی همچون «زلف، گیسو، رخ، لب، یار، کرشمه، خال و خط، روی زیبا، چشم، عشوه، فریب چشم، ابرو، دلبر، ناز و...» را به‌وفور می‌توان یافت. در این پژوهش همه ابیاتی را که در آن‌ها الفاظی همچون موارد ذکرشده یافت می‌شد (البته در ۱۰۰ غزل اول دیوان)، که از لحاظ ظاهری می‌توان حمل بر اشاره به زن کرد، مشخص کردیم و سپس از لحاظ عرفانی به بررسی و کندوکاو در آن‌ها پرداختیم.

در اینجا برای نمونه به چند بیت گزیده از دیوان، که بدین ترتیب بررسی کردیم، اشاره می‌کنیم:	
به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید	ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها
	(غزل ۱، بیت ۲)
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال خود	آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
	(غزل ۲، بیت ۷)
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
	(غزل ۳، بیت ۱)
ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست	سهی‌قدان سیه‌چشم ماه‌سیما را
	(غزل ۴، بیت ۵)
مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت	ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا
	(غزل ۶، بیت ۳)
با دلارامی مرا خاطر خوشست	کز دلم یکباره برد آرام را
	(غزل ۸، بیت ۷)
روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد	زین سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
	(غزل ۱۰، بیت ۵)
چندان بود کرشمه و ناز سهی‌قدان	کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما
	(غزل ۱۱، بیت ۴)
لب لعل تو را حقوق نمک هست	بر جان و سینه‌های کباب
	(غزل ۱۳، بیت ۶)
بر رخ ساقی پری‌پیکر	همچو حافظ بنوش باده ناب
	(غزل ۱۳، بیت ۸)
ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست	خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب
	(غزل ۱۴، بیت ۴)
می‌نماید عکس می در رنگ روی مهوش	همچو رنگ ارغوان بر صفحه نسرين غریب
	(غزل ۱۴، بیت ۵)
ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت	وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
	(غزل ۱۵، بیت ۱)
راه دل عشاق زد آن چشم خمارین	پیداست از این شیوه که مست است شرابت
	(غزل ۱۵، بیت ۴)
خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت	به قصد جان من زار ناتوان انداخت
	(غزل ۱۶، بیت ۱)
به یک کرشمه که نرگس به خودفروشی کرد	فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
	(غزل ۱۶، بیت ۳)

و...

اما شرح عرفانی هریک از این ابیات را که بررسی می‌کنیم، بسیار جالب و درخور توجه است. در اینجا برای نمونه، شرح عرفانی چند بیت را به اختصار می‌آوریم.

شرح عرفانی غزل ۱، بیت ۲:

ما در انتظار نفحات قدسی و تجلیات جمالی محبوب و گشوده‌شدن پرده از جمال کشرات و ظواهر بودیم؛ اما پیچیدگی آن و جهت جلالی‌اش چه خون‌ها که به دل فریفتگان و دل‌باختگانش ننموده و آنان را اجازه ندادند تا همواره به مشاهده جمال او نایل بشوند... [۳].

شرح عرفانی غزل ۶، بیت ۳:

محبوب! چنانچه تیر مژگان و تجلی جمالی آمیخته با جلالی‌ات به کشتن و فنی‌ما اشاره نمود، بگذار هر چه می‌خواهد بکند که آن عین مطلوب تو و عاشقت است. مبدا از این عمل بازش داری... [۳].

شرح عرفانی غزل ۱۵، بیت ۱:

ای معشوقی که مرا با هجران خود مبتلا ساختی و از دیده دلم غایب گشتی! نمی‌دانم پس از من چه کسی با دانه دل و لطیفه الهی و اشک چشم خود پرده از رخسارت برداشته و به مشاهده جمالت بهره‌مند می‌شود... [۳].

درواقع، ۲۴/۵۵ درصد، یعنی در حدود ۲۵ درصد و به عبارت دیگر یک‌چهارم ابیات، بدین‌گونه بود. وقتی شرح عرفانی هریک از این الفاظ را نیز بررسی کردیم، دریافتیم که معنا و مفهوم عمیق و حیرت‌آوری پشت این الفاظ نهفته است؛ تا جایی که یک لحظه به ذهن خطور می‌کرد که چرا حافظ این معانی عمیق و دلنشین عرفانی را پشت الفاظی پنهان کرده است که هر خواننده‌ای که غزلیات او را می‌خواند بی‌درنگ ذهنش به دنبال این سؤال می‌گردد که معشوقه حافظ چه کسی بوده است؟! و درواقع حافظ عاشق کدام زن بوده است که چنین عاشقانه او را ستایش کرده و در هجر و دوری او این چنین سوخته و گداخته شده است؟! این سؤالات را وقتی با خود مطرح می‌کنی و هنگامی که به دنبال پاسخ آن‌ها می‌گردی و شرح عارفانه‌ای که از واژه‌ها پیش رویت می‌بینی، همه و همه، حکایت از چه دارند؟ جز اینکه حافظ عارف، او که لسان‌الغیب است و حافظ قرآن و دیوانش در خانه‌هایمان در کنار قرآن است و دیگر کتب مقدس و مطهر دینی‌مان، مدح و ستایش و توصیف پروردگار و شرح عشق الهی در دل و در تمنای وصال او و دیگر مفاهیم و معانی عرفانی را در پشت و وراء الفاظی آورده که با نگاه اول می‌توان آن الفاظ را اشاره‌ای به زن و معشوقه‌ای زمینی دانست. و اینکه بزرگ‌ترین غزل‌سرای تاریخ ادب و والاترین عارف ایران‌زمین در توصیف خدا از واژه‌هایی زنانه بهره‌جسته است، نکته‌ای غیر از ارزش و منزلت و شأن‌الایی که خداوند متعال به زن عطا فرموده است نمی‌رساند، زیرا اگر حافظ هم مانند بسیاری از شعرای دیگر

دیدنی منفی و گاه منجرانه به زن داشت، هیچ‌گاه نمی‌توانست و نمی‌خواست در توصیف خدا واژه‌های زنانه به کار برد.

چنین جایگاه ارزشمند و والایی از زن در اندیشهٔ حافظ دقیقاً انسان را به یاد بیتی از عارف عظیم‌الشان «مولانا جلال‌الدین» می‌اندازد که در مثنوی معنوی چقدر زیبا، دقیق، حکیمانه و درخور شان و منزلت زن می‌فرماید:

پرتو حق است آن، معشوق نیست خالق است آن، گوئیا مخلوق نیست
«مولانا معتقد بود که (زن) خالق است نه مخلوق»

و به‌حق با بخشیدن چنین ارزش والایی به زن، می‌خواست جامعه را متحول کند. او زن را علاوه بر همسر «معشوق» می‌داند و او را «پرتوی حق» می‌خواند که این طرز اندیشه را در گذشته و بعد از او در تاریخ نزد هیچ مرد اندیشمند دیگری نمی‌توان یافت [۵]. اگرچه خانم دکتر شیرین بیانی در مقالهٔ ارزشمند خود ذکر فرموده‌اند که این اندیشهٔ متعالی را «در تاریخ نزد هیچ مرد اندیشمند دیگری نمی‌توان یافت»، مهم‌ترین نتیجهٔ این بررسی که پیش روی شماست نیز تأکید بر این مسئلهٔ بسیار مهم است که:

اگرچه صراحتاً در غزلیات شاعر بزرگ و عارف والامقامی چون حافظ نمی‌توان به ردّ و نقشی از اندیشه او در باب زن دست یافت، همهٔ اشارات و استعارات و کنایاتی که او از خداوند در غزل‌های خود آورده، اشاره‌ها و توصیفات زنانه است؛ تا جایی که به ناگاه در ذهن «خدایی زنانه» از خدای یکتای حافظ را می‌توان متصور شد و این دقیقاً بیانگر این نکته است که حافظ نیز همچون مولوی برای زن در اندیشهٔ خود «مقامی بالاتر از مخلوق بودن» و به عبارتی «همان خالق بودن» را در نظر داشته است.

پس، به‌طور کلی، می‌توان گفت: «حافظ توصیفات زنانه را در اشاره به پروردگار یکتا و یگانه به کار برده است» و این خود مسئله‌ای بسیار حائز اهمیت است که در افکار این بزرگ‌مرد تاریخ ادب و عرفان ایران بتوان چنین ارزش و جایگاه و ارج و منزلتی از زن یافت.

می‌دانیم که بسیاری از مشکلات زنان در سطح جامعه در افکار، اعتقادات، باورها و به‌طور کلی فرهنگ افراد جامعه (اعم از زن و مرد) ریشه دارد و حال اگر بتوان به پژوهش‌هایی فرهنگی و در حوزهٔ فرهنگ و تمدن جامعه و کشورمان بپردازیم، که ارزش و مقام والای زن را که خود خداوند بزرگ و حکیم به او بخشیده، که تجلی آن در وسیلهٔ خلق خالق بودن و نه مخلوق بودن صرف زن بروز و ظهور می‌کند، نشان دهیم و یک نوع نگرش ارزش‌مدارانه و والا نسبت به زن را در فکر همهٔ افراد جامعه (اعم از زن و مرد) و به‌خصوص خود زنان نهادینه کنیم که اغلب مادرانی هستند که در حال پرورش و تربیت فرزندان خویش‌اند و درواقع در حال انتقال فرهنگ و ارزش‌ها از نسلی به نسل دیگرند، بسیاری از مسائل و مشکلات زنان در جامعه (حداقل مشکلات فرهنگی زنان) از بین خواهد رفت.

یافته‌ها و نتایج

۱. از ۱۰۰ غزل بررسی شده، در ۷۰ غزل ابیاتی وجود داشت که در آن‌ها الفاظی بود که می‌شد آن‌ها را اشاره‌ای به زن دانست. سه غزل تمام ابیات آن و یک غزل هم تمام ابیاتش به جز یک بیت بدین منوال بود.

۲. در ۳۰ غزل هم یا لفظی که حمل بر زن باشد یافت نشد یا اینکه در خود غزل شاهدمثالی وجود داشت که کاملاً مشخص می‌کرد مدح شخص خاصی یا وصف یک مذکر است.

۳. به‌طور کلی، در ۷۰ غزلی که ابیات آن واژه‌هایی را داشت که در دید اول و به‌طور ظاهری هرکسی فکر می‌کند شاعر در حال توصیف یک معشوق مؤنث است، ۸۳۹ بیت وجود داشت که از این ۸۳۹ بیت، ۲۰۶ بیت الفاظ و واژه‌هایی با خود داشت که از لحاظ ظاهری می‌شد به زن حمل نمود.

۴. در یک کلام، ۲۴/۵۵ درصد یعنی در حدود ۲۵ درصد و به عبارت دیگر یک‌چهارم ابیات، الفاظ و واژه‌هایی را با خود داشتند که حافظ با بهره‌گیری از این واژه‌ها، خدا را در قالبی زنانه ستوده است یا به عبارتی دیگر: «با الفاظ دلبرانه زنانه با خداوندگار خویش عشق‌بازی کرده است».

منابع

- [۱] خرمشاهی بهاء‌الدین (۱۳۷۸). *حافظ*، تهران: نشر نو.
- [۲] سجادی، سید ضیاء‌الدین (۱۳۸۰). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- [۳] سعادت‌پور، علی (۱۳۸۸). *جمال آفتاب و آفتاب هر نظر* (شرحی بر دیوان حافظ، برگرفته از جلسات اخلاقی سید محمدحسین طباطبایی)، ج اول، تهران: احیای کتاب.
- [۴] نیکبخت، اسماعیل؛ کاسب، عبدالله (۱۳۷۳). *دیوان حافظ با شرح غزلیات*، تهران: گلی.
- [۵] بیانی، شیرین (۱۳۸۸). «جایگاه زن در نزد مولانا جلال‌الدین»، *پژوهش زنان*، فصل‌نامه علمی پژوهشی دانشگاه تهران، دوره ۷، ش ۱، بهار، ص ۳۳.
- [۶] حسینی، مریم (۱۳۸۲). «رمزپردازی زن در ادب عرفانی»، *پیام تاریخ*، ویژه‌نامه سمینار بین‌المللی زن در ادوار مختلف تاریخ ایران، تیرماه، ش ۵.
- [۷] لوسینه، مارتویان (۱۳۷۶). «مبانی عرفان حافظ»، *پایان‌نامه دکتری تخصصی*، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- [۸] قزوینی، محمد؛ غنی، قاسم (۱۳۸۸). *دیوان حافظ*، تهران: مهر آمین. تاریخ
- [9] <http://www.magiran.com/۱۳۸۶/۶/۲۷> تاریخ مشاهده:
- [10] <http://www.mypersian.com/۱۳۸۷> تاریخ مشاهده: دی‌ماه